

تحقیقی پیرامون جمعیت اخوان الصفا و آرا و اندیشه‌های ایشان

● دکتر حمید بهرامی احمدی *

چکیده: اخوان الصفا گروهی اندیشمند اصلاحگر بودند، که در دوره شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی ظهور کردند. هدف ایشان به وجود آوردن تحول فکری و بنیادی در جامعه بود تا از آن طریق، انسانها را به سعادت برسانند. از این گروه بیش از پنجاه رساله در زمینه‌های گوناگون دانش و فرهنگ به جای مانده که اگر چه همه آثار علمی ایشان نیست، ولی همین مقدار باقیمانده کافی است که نمایانگر سهم قابل توجه ایشان در رشد و شکوفایی فرهنگ اسلامی باشد. اخوان الصفا تشکیلات زیر زمینی و مخفی داشتند و به همین جهت، نام رهبران و همچنین نام نویسندگان این آثار علمی ارزنده بدرستی روشن نیست. بی تردید، این گروه شیعه بودند، ولی شیعه دوازده امامی بودندشان محل درنگ است؛ و احتمال قوی‌تر آنکه، از اسماعیلیه بوده‌اند. ایشان به تزکیه نفس اهمیت بسیار می‌دادند، و اندیشه‌هایشان در زمینه‌های گوناگون از قبیل: وحدانیت الهی،

نفس، فلسفه دین، پیامبران و صاحبان شرایع، فلسفه اخلاق، مراتب مردم، نظریه شناخت، سیاست، نظام اجتماعی، نظریه دولت، خلافت و امامت، از عمق و گستردگی و در عین حال گیرایی خاصی برخوردار است. مقاله حاضر تحقیقی در جهت شناخت این جمعیت و اندیشه‌های ایشان است.

سده‌های چهارم و پنجم هجری، دوران شکوفایی تمدن اسلامی است. از نظر سیاسی، در این عهد خلافت عباسی ضعیف شده و قدرت و صلابت خود را از دست داده بود. بنابراین، در گوشه و کنار سرزمین پهناور اسلامی، دولتهای چندی تأسیس شدند. شاید مهمترین خصیصه سیاسی قرن چهارم هجری، قدرت یافتن شیعه و مدعیان تشیع باشد. در مصر، فاطمیان خلافت باشکوهی تشکیل دادند و تمدن مهمی را بنیان گذاشتند. در بحرین و سرزمینهای پیرامون آن، قرامطیان سالها قدرتی قابل توجه و اعتنا به وجود آوردند. آل بویه که شیعه اثنی عشری بودند- در ایران نفوذ خلافت بغداد را از بین بردند، و حتی خلیفه را از قدرت خلع کردند. در همین عصر، دانش و فرهنگ رشد و توسعه بسیاری یافت. علم کلام از فقه جدا گردید، و بسیار رایج شد. در این دوره، دانشمندان بزرگی همچون: فارابی، طبری، ابوالفرج اصفهانی و زهرای، ظهور کردند. در همین دوره، ابوزید احمد بن سهل بلخی (د. ۳۲۲ق) از قول گروهی از دانشمندان گفت: آنچه در گردش ستارگان دیده می‌شود، در حقیقت گردش زمین است نه گردش ستارگان. وی معتقد بود که زمین کروی است. ابوریحان بیرونی (د. ۴۴۰ق) با یک قیاس علمی، وجود سرزمینی را در غرب و در آن سوی دریاها ممکن دانست؛ سرزمینی که چهار قرن بعد کشف و آمریکا نامیده شد. در همین دوره، ابوالفضل ابن عمید (د. ۳۵۹ یا ۳۶۰ق) از دانشمندان و رجال سیاسی آل بویه، وسایلی را برای فتح قلعه‌ها ساخت و عدسیه‌هایی را اختراع کرد که از فاصله‌های دور قادر به سوزاندن اشیاء بودند. وی در علم الحیل (مکانیک) توانا بود، و به کمک آن توانست درخت خیلی بزرگی را از ریشه در آورد. ابن سینا (د. ۴۲۸ق) بدون آنکه

جسدی در برابر او باشد، بدن انسان را تشریح کرد. در همین عصر مراکز علمی، دانشگاهها و کتابخانه‌های بسزگی در سرتاسر سرزمین اسلامی تأسیس شد. اصولاً، در کنار هر مسجدی یک کتابخانه مهم وجود داشت. اخوان الصفا در همین قرن چهارم هجری پدید آمدند.

وجه تسمیه اخوان الصفا

از اخوان الصفا مطلبی درباره علت این نامگذاری، به دست ما نرسیده است. محققان در این باره حدسهایی زده‌اند.

شماری واژه اخوان الصفا را برگرفته از این شعر منسوب به علی (ع) دانسته‌اند (علمی، بی تا، ج ۳، ص ۴۰):

علیک باخوان الصفاء فانهم

عماد اذا استنجدتہم و ظہور

و ما بکثیر الف اخ وصاحب

وان عدواً واحداً لکثیر

یعنی تو را به برادران پاک و منزّه سفارش می‌کنم، که روز کمک‌خواهی پشتیبان تو هستند. هزار برادر و دوست زیاد نیست، ولی یک دشمن زیاد است.

ابوالعلاء معری، فیلسوف و شاعر نابینای عرب، شعری سروده که در آن واژه اخوان الصفا آمده است:

و اذا اضا عتني الخطوب فلن اری

لوداد اخوان الصفاء مضیعاً

یعنی، اگر حوادث روزگار مرا تباه کنند، یاران صفا مرا ضایع نمی‌گذارند.

بعضی خواسته‌اند واژه اخوان الصفا را برگرفته از این شعر بدانند (حلی، بی تا، ص ۱۵۸)، ولی به نظر می‌رسد که این شعر نشان می‌دهد ابوالعلاء با این جمعیت بی ارتباط نبوده است.

بعضی پنداشته‌اند چون تصوف از صفا آمده است و از آنجا که اخوان الصفا هدف خود را صفای باطن دانسته‌اند و به تصوف نظر داشته‌اند، لذا این نام را به برای خود برگزیده‌اند.

بسیاری از محققان نیز احتمال قوی داده‌اند، که این واژه مأخوذ از کتاب کیلیه و دمنه عربی بویژه «باب الحمامة المطوقه» باشد. زیرا اخوان الصفا به کتاب کیلیه و دمنه - که حاوی داستانهای اخلاقی و پند آموز است - علاقه و توجه وافر داشتند، و در رساله‌های خود بارها به آن استناد و نقل مطالب کرده‌اند. ایشان برادری و همراهی گروه کبوتران را به رهبری کبوتری به نام طوقی که داستان آن در کتاب کیلیه و دمنه آمده است - سرمشق خود قرار دادند (اخوان الصفا، بی تا، ج ۱، صص ۹۹-۱۰۰).

هویت و اهداف اخوان الصفا

اخوان الصفا جمعیتی از دانشمندان و فلاسفه بودند که می‌کوشیدند به کمک علم و فلسفه، دین را از خرافات پاک کنند، و به تهذیب نفس و پاکی روح پردازند. ایشان نام خود را «اخوان الصفا و خَلان الوفاء» گذاشتند، و در اختفا و استتار کامل به سر می‌بردند. ایشان آرا و اندیشه‌های خود را در پنجاه و دو رساله نوشتند و به پیروان خود با نظم و ترتیب خاصی تعلیم دادند. نام نویسندگان این رساله‌ها و اعضای این جمعیت مشخص نبود، و هم اکنون نیز بدرستی معلوم نیست که این رساله‌ها را چه فرد یا افرادی نوشته‌اند. اگر چه در بعضی منابع نادر نام برخی از اعضای جمعیت آمده است، ولی - بر فرض قبول گفته این منابع - نویسندگان رساله‌ها را به طور قطع و یقین نمی‌توان مشخص کرد. همچنین، از دیگر اعضای این گروه نیز اطلاعی در دست نیست. در هر حال، رساله‌های به جا مانده از اخوان الصفا، از جمله آثار علمی بسیار گرانبه‌ای تمدن اسلامی است، که در زمینه‌های مختلف علوم رایج زمان به طور جهتدار و با روش تحقیق بدیع نگاشته شده است.

مطلبی که ذهن کاوشگران و محققان را همواره به خود جلب کرده، این است که چرا این گروه تشکیلات مخفی داشته‌اند؟ پنهانکاری آنان بحدی بود، که هیچ‌کس از راز ایشان مطلع نمی‌شد، و به اسرارشان پی نمی‌برد. در این باره، احتمالات چندی داده شده است.

اول اینکه، ایشان در تعلیمات خود از فلسفه استفاده می‌کردند. از آنجاکه در آن روزگار تحصیل و تدریس فلسفه امر ناپسندی محسوب می‌شد، لذا ایشان خود و تشکیلاتشان را مخفی نگاه

می‌داشتند. این نظر ضعیف است، زیرا در همین دوران فلاسفه معروفی همچون: ابن سینا و فارابی زندگی می‌کردند. و اگر چه اینان به طعن گروهی گرفتار بودند، ولی مشکل چندانی در بیان اندیشه‌هایشان نداشتند.

احتمال دیگر اینکه، چون اعضای این جمعیت تزکیه نفس را وجهه همت خود قرار داده بودند، لذا از شهرت و معروفیت میان مردم اجتناب می‌کردند، زیرا صاحبان سیر و سلوک و عارفان آگاه، شهرت و معروفیت را آفت صفای باطن و تهذیب روح می‌دانند. قابل ذکر است که فرقه صاحب نامی از عارفان اسلامی موسوم به ملامیه یا ملامتیه که در قرن سوم هجری بنیان گرفت، و اساس اندیشه‌شان که دوری از ریا و تظاهر و اجتناب از مقبولیت نزد مردم بود، بر عارفان دیگر فرقه‌های عرفان و تصوف اسلامی اثر گذاشته است. مؤسس این فرقه، ابوصالح حمدون بن احمد بن عماره قصار (د. ۲۷۱ق) است. از علی بن عثمان هجویری، عارف معروف قرن پنجم، نقل شده که در باره اندیشه‌های حمدون قصار گفته است (غنی، بی تا، ص ۴۳۹):

«وی گفتی باید که تا علم حق تعالی به تو نیکوتر از آن باشد که علم خلق. یعنی باید که اندر خلا با حق تعالی معاملت نیکوتر از آن کنی که اندر ملا با خلق، که حجاب اعظم از حق دل تست با خلق. و از نوادر حکایات وی یکی آن است که گوید: روزی اندر جوویبار حیره نیشابور می‌رفتم. نوح نام عیاری بود به فتوت معروف و جمله عیاران نیشابور در فرمان وی بودند. وی را اندر راه بدیدم. گفتم: یا نوح جوانمردی چه چیز است؟ گفت: جوانمردی من خواهی یا از آن تو؟ گفتم: هر دو بگوی. گفت: جوانمردی من آن است که این قبا بیرون کنم و رقعه بپوشم و معاملت مرقع پیش گیرم تا صوفی شوم و از شرم خلق اندر آن جامه از معصیت بهره‌یزم. و جوانمردی تو آن که رقعه بیرون کنی تا تو به خلق و خلق به تو فتنه نگردند. پس جوانمردی من حفظ شریعت بود بر اظهار بو از آن تو حفظ حقیقت بود بر اسرار. و این، اصلی قویست ...»

در باره محی الدین عربی، عارف معروف، نیز گفته شده است (بامدادی بی تا، ص ۴۳) که با آنکه بر حفظ ظواهر شرع تأکید داشت و شرط سلوک را حفظ ظواهر احکام می‌دانست، ولی موردی را که

شخص در معرض توجه و اقبال مردم قرار می‌گرفت، از این امر مستثنا می‌کرد و تظاهر به اعمال خلاف شرع را مجاز می‌دانست. البته، محی‌الدین عربی خود ملامتی نبود، ولی در این باره راه و روش ایشان را می‌پسندید.

به انگیزه همین باور، ملامتیان خانقاه، شیخ و تشکیلات مرسوم دیگر صوفیان را نداشتند، در اختفای کمال به سر می‌بردند و از هر اقدامی که باعث نام‌آوری و شهرت در میان مردم شود پرهیز می‌کردند.

حافظ در این باره می‌گوید:

رطل گرانم ده ای مرید خرابیات شادی شیخی که خانقاه ندارد

جالب توجه اینکه، به گفته مقریزی (مقریزی، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۰۲)، قلندران که فرقه دیگری از متصوفه بودند و به همه آداب و سنن مورد احترام افراد عادی جامعه پشت پا می‌زدند، در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم هجری ظهور کردند. از این جهت، اینان تقریباً با دوران ظهور اخوان الصفا معاصر بودند. اینان که به «جوالق پوشان» نیز شهرت داشتند، موی سر، ریش، ابرو و سبیل را می‌تراشیدند و لباس خشنی با نام جولخ یا جولق می‌پوشیدند. حافظ در این شعر، به ایشان نظر دارد:

هزار نکته باریکتر زمو اینجاست نه هرکه سر بتراشد قلندری داند

البته، اخوان الصفا از ملامتیه نبودند، ولی روش آنان را- در دوری از شهرت و مطرح بودن میان مردم، که پذیرفته دیگر عارفان بود- قبول کرده بودند. ایشان می‌گفتند: هدف ما به دست آوردن حکومت زمین نیست، بلکه ما می‌خواهیم مالک آخرت و حاکم بر آسمان باشیم. باید این مدینه فاضله را که در نظر داریم، با اتحاد و اتفاق بنا کنیم. در هر حال، این احتمال که ایشان برای تزکیه نفس و دوری از شهرت خود رامخفی نگاه می‌داشتند، احتمالی قوی است. ولی چنین شیوه‌ای شاید بیانگر همه واقعیت در باره اخوان الصفا نباشد، زیرا انسجام درونی و تشکیلاتی این گروه، چیزی بیش از حد لازم برای تهذیب و تزکیه نفس بود.

دیگر احتمال اینکه، اخوان الصفا اهداف سیاسی نیز در سرداشتند. ایشان به دولت خیر معتمد

بودند، و آن را دولتی می‌دانستند که توسط عالمان، فلاسفه و آگاهان برقرار شود. به اعتقاد آنان، فقط صالحان می‌توانند چنین حکومتی را بنیان گذارند. در رساله‌ای از اخوان الصفا آمده است: (اخوان الصفا، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۱)

«ای بردار نیکوکار مهربان خدا تو را و ما را به روحی از جانب خود یاری کند. می‌بینیم که دولت فساد پای گرفته و به قدرت رسیده و چون به اوج رسند، انحطاط و نقصانشان خواهد آمد. و بدان که دولت و ملک در هر روزگار از گروهی به گروهی دیگر و از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر انتقال می‌یابد و دولت خوبان در میان علماء و حکماء و فضلاء پدیدار می‌شود؛ بین کسانی که تفکر واحد، مذهب واحد و دین واحد داشته و عهد بندند که بیهوده ستیز نکنند و به یاری یکدیگر بشتابند.»

بنابراین، وجود اهداف سیاسی ایشان قطعی است. آنان راه وصول به این اهداف را نابود کردن نظام فکری حاکم بر جامعه، از طریق پرورش گروهی دانشمند پیشتاز می‌دانستند. در دهه‌های اخیر نیز قبل از سرنگونی رژیم شاه، گروه‌هایی راه پیروزی سیاسی را به همین شکل تصور می‌کردند و به انگیزه همین اندیشه، کار خود را با چنین برنامه‌ای آغاز کردند. آنچه که این احتمال را در باره اخوان الصفا تقویت می‌کند، این است که - به عقیده بسیاری از محققان - اخوان الصفا شیعه بودند - روشن است که گروه‌های مختلف شیعه در آن عصر درگیر مبارزه با حکومت عباسی و حامیان ایشان بودند، و تشکیلات زیر زمینی داشتند.

شبه‌ای از تشکیلات درونی اخوان الصفا

تشکیلات اخوان الصفا بر پایه عضوگیری بسیار دقیقی استوار بود. این جمعیت، اعضای خود را به گوشه و کنار شهرها، شهرستانها و روستاها می‌فرستاد تا هر کس را که بوی خیری از او به مشام می‌رسید و احتمال رشد و تکامل در او وجود داشت، به این جمعیت دعوت کنند. ایشان در میان اقشار مختلف بویژه اقشار سطح بالای جامعه که برایشان امکانات رشد و دانش‌آموزی فراهم بود، طرفداران زیادی داشتند. آنان بیشترین کوشش خود را صرف جذب و تعلیم جوانان پانزده سال به بالا می‌کردند.

زیرا عقیده داشتند که پیران مستحجرتند و برای نهضت مناسب نمی‌باشند (حلبی، بی‌تا، صص ۱۶۵-۱۶۶). تعلیمات ایشان برای جوانان ستری بود. در باره شرایط و نحوه عضوگیری، در یکی از رساله‌های اخوان الصفا آمده است (اخوان الصفا، ۱۴۰۵، ج ۴، صص ۱۴۴-۱۵۵):

«شایسته است برادران - ایدهم الله - در هر سرزمینی که هستند که اگر خواهند دوست و برادر تازه‌ای برگزینند در احوال او بنگرند، از سابقه‌اش آگاه باشند، اخلاقی را بسنجند و مذهب و عقیده‌اش را جویا بشوند تا بدانند شایستگی صداقت صفا و مودت و حقیقت را دارد یا خیر. و همچون زمینی که برای کشت کردن آن را آزمایش می‌کنند، وی را نیز بسنجند. و مانند مردم که هنگام انتخاب همسر برای ازدواج و خریدن عبد و کالا و غیره نهایت دقت را از خود نشان می‌دهند، تو نیز در موقع انتخاب دوست و برادر (عضوگیری) باید از آزمایش و سنجش کوتاهی

نورزی.^۱

تشکیلات اخوان الصفا از چهار گروه سنی تشکیل می‌شد که عبارت بودند از:

۱. جوانان پانزده تا سی ساله

اینان می‌بایست صفاتی همانند: پاکی، جوهر نفس و سرعت تصور را داشته باشند. این دسته را «اخوان الابرار والرحماء» می‌نامیدند.

۲. افراد سی تا چهل ساله

ویزگیهای این دسته، سخاوت و فیض بخشی، شفقت و مهربانی نسبت به دیگر اخوان بود. به این دسته از اعضا، «اخوان الاخیار والفضلاء» می‌گفتند.

۳. اعضای چهل تا پنجاه ساله

اینان به نام «اخوان الفضلاء الکرام» موسوم بودند. چنین افرادی توانایی امر و نهی داشتند و بامخالفان همواره با نرمی و ملاطفت مجادله و مباحثه می‌کردند (حلبی، بی‌تا، ص ۱۶۳).

۴. اعضای پنجاه ساله به بالا

اینان آمادگی برای رستاخیز و مفارقت هیولی را داشتند. در این مرتبه قوه معراج دست می‌داد، و

صعود به ملکوت میسر بود. اعضا می توانستند احوال قیامت، بعث، نشور، میزان و عبور از صراط را ببینند، در این مرحله نجات از دوزخ و مجاورت ذات پروردگار میسر می شد. همه اخوان از مراحل قبلی به این مرحله دعوت می شدند، و خود را برای دخول به این مرحله آماده می کردند.

عبور از یک مرحله و ورود به مرحله بعد، مستلزم عبور از موانع و موفقیت در آزمایشهای سخت و توانفرسا بود. مثلاً به اعضا فرمان می دادند تا از نزدیکان خود بپایند و با بیگانگان بییونند، و ایشان چنین می کردند؛ مال خود را انفاق کنند، و می کردند؛ جان خود را بر سر اهداف جمعیت ببازند، و می باختند؛ در راه رضای خدا بکوشند، و چنین می کردند؛ از وطن بیرون روند، و می رفتند؛ از یاران بپایند، و می بریدند؛ فرزندان خود را بی پدر بگذارند، و می گذاشتند؛ زنان خود را بی شوهر بگذارند، و چنین می کردند، و از شهر و دیار خود آواره می شدند. وقتی این مراحل را طی می کردند، آن وقت رئیس الوفاء ایشان را لایق گذر از مرحله ای به مرحله دیگر می دانست. لذا، آنان را به علم خود رهبری می کرد، کتابهای پنهانی را برایشان می خواند، اسرار ناگفته را می گفت، علوم مکتوم را آشکار می کرد، رساله ها و کتابهای اخوان الصفا را می آموخت، و معنای اخبار، روایات و اشارات را یاد می داد (فاخوری، بی تا، صص ۱۹۹-۲۰۰).

جلسات اخوان الصفا هر پانزده روز یک بار تشکیل می شد. اعضای جلسات، لباس مخصوص می پوشیدند. رئیس در جای خود می نشست، و برای حاضران سخن می گفت. ظاهراً مرکز اخوان الصفا در بصره قرار داشت، ولی تشکیلات این جمعیت در دیگر نواحی ممالک اسلامی گسترده بود.

رهبران جمعیت و معتقدات آنان

در تاریخ الحکماء قفطی (قفطی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۸) از قول ابوحنیفان توحیدی^(۱) نام پنج نفر از جمعیت اخوان الصفا آمده است، که عبارتند از: ابوسلیمان محمدبن معشر بستی، ابوالحسن علی بن هارون زنجانی، ابواحمد مهرجانی، ابوالحسن عوفی و زیدبن رفاعه.

احتمالاً، خود ابوحنیفان توحیدی نیز از اعضای همین جمعیت بوده، و شاید زیدبن رفاعه رهبری

این جمعیت را بر عهده داشته است.

البته، قفطی به صراحت می‌گوید که چون نویسندگان رساله‌ها نام خود را مخفی می‌کردند، لذا مردم درباره‌ی ایشان حدسها و گمانهای مختلف داشتند. بعضی این رساله‌ها را نوشته یکی از امامان از نسل علی (ع) دانسته، ولی در نام او نیز اختلاف داشته‌اند. شماری نیز بعضی رساله‌ها را نوشته یکی از پیشوایان معتزله در آغاز کار این فرقه دانسته‌اند. ولی سرانجام، خود او از پاسخی که ابوحیان توحیدی در جواب ابن سعدان، وزیر صمصام الدوله دیلمی پسر عضدالدوله، داد، دریافت که نویسندگان رساله‌ها، همین اشخاص پیشگفته بوده‌اند.

دکتر سیدحسین نصر در این باره می‌گوید (نصر، بی تا، ص ۴۹):

شهرزوری^(۲) در نزهة الارواح و روضة الافراح اسامی دیگری را نام می‌برد، که عبارتند از: ابوسلیمان ... معروف به المقدسی، ابوالحسن علی بن هارون عباسی، ابواحمد نهرجوری، عوفی البصری وزید بن رفاعه. بنابر نظر ابوحیان توحیدی، وزیر مشهور، ابوعبدالله سعدان که در سال ۳۷۵ به قتل رسید، گروهی از دانشمندان را مانند: ابن زرعه (۳۳۱ - ۳۹۸)، مسکویه رازی (وفات ۴۲۱) ابوالوفاء بوزجانی، ابوالقاسم اهوازی، ابوسعید بهرام، ابن شاهویه، ابن بکر، ابن حجاج شاعر، شوح شیعی (وفات ۳۹۱) و ابن عبیدکاتب را نزد خود آورد، و از جمع آوری گفتار آنان رسائل را به وجود آورد.

کتاب دانشنامه ایران و اسلام از قاضی القضاة عبدالجبار همدانی نقل می‌کند که گذشته از افراد مذکور، شخصی به نام ابومحمد بن ابی بفل کاتب و منجم نیز از نویسندگان این رساله‌ها بوده است. (دانشنامه ایران و اسلام، ۱۳۶۰، ص ۱۳۵۵)

در کتاب فلسفه شرق (مهرین، ۱۳۶۱، ص ۳۵۹) دو نفر دیگر نیز جزء نویسندگان این رساله‌ها شمرده شده‌اند؛ یکی معصومی ابوالعباس، و دیگری ابوالمامون اسپهانی است. بعضی (نصر، بی تا، ص ۴۹) نویسنده رساله‌ها را علی ابن ابی طالب (ع)، گروهی امام جعفر صادق (ع)، برخی غزالی، بعضی حلاج و بعضی نویسندگان رساله‌ها را داعیان اسماعیلیه دانسته‌اند.

این تشتت و سردرگمی که در باره هویت نویسندگان رساله‌ها پیش آمده، نتیجه تشکیلات زیر زمینی و مخفی این جمعیت بوده است. از این رو، قابل درک است که سردرگمی در باره مذهب و معتقدات این گروه نیز وجود داشته باشد.

شماری معتقدند که اخوان الصفا جماعتی از شیعه با تمایلات صوفیانه بوده‌اند. از این رو، برخی محققان بعضی رساله‌ها را مبتنی بر عقاید شیعه قلمداد کرده‌اند، ولی گفته‌اند که رساله‌ها دعوت به شیعه یا اسماعیلیه به طور ویژه و مخصوص نیست؛ هر چند بعدها اسماعیلیه برای پیشبرد اهداف خود از این رساله‌ها استفاده کردند (حلبی، بی تا، صص ۱۵۹-۱۶۰). همچنین از قول احمد زکی پاشا در مقدمه رسائل از کتاب جلاء العینین فی محاکمة الاحمدین، تألیف سید نعمان خیرالدین مشهور به ابن آلوسی، و چند منبع دیگر نقل شده که رساله‌ها بر پایه مذهب قرامطه و بعد از سده سوم در روزگار آل بویه نوشته شده است، ولی برای ترویج آنها را به امام صادق (ع) منسوب کرده‌اند. در حالی که این رساله‌ها نوشته ابوسلیمان محمد بن جعفر البستی معروف به مقدسی، ابوالحسن علی بن هارون زنجانی، ابوالاحمد نهرجوری، عوفی و زید بن رفاعه است (حلبی، بی تا، صص ۱۶۰).

سید حسین نصر از قول بسیاری از مستشرقان می‌گوید که نظریات سیاسی فارابی، تأثیر مهمی در رساله‌های اخوان الصفا داشته است. به نقل از همین منبع، پرفسور کرین معتقد است که اخوان گروهی از دانشمندان اسماعیلیه بودند (نصر، بی تا، صص ۵۱-۵۲).

محمد اقبال لاهوری در کتاب سیر فلسفه در ایران می‌گوید: شیوه تبلیغی اخوان الصفا، شباهت زیادی با شیوه اسماعیلیه داشت. از این رو، وی این جنبش را یک جنبش ایرانی می‌داند (لاهوری، ۱۳۵۷، صص ۵۰).

دکتر آژند معتقد است که رساله‌های اخوان در بصره - که پایگاه اصلی قرامطه بود - تألیف شد. و نسبت به قرامطه دیدگاه مثبت دارد (آژند، ۱۳۶۸، صص ۴۸-۴۹). ولی لونی ماسینیون عقیده دارد که اخوان الصفا با قرامطه بسیار فرق دارند. به عقیده استرن، اخوان هیچ رابطه‌ای با اسماعیلیه نداشتند، و رساله‌هایشان تا دو قرن بعد از تألیف پذیرفته اسماعیلیه نبود (استرن، بی تا، ج ۳، صص ۱۰۷۱).

فرید وجدی، مؤلف دائرة المعارف قرن بیستم، می‌گوید (وجدی، بی‌تا، ج ۱۰): مؤلف رساله‌ها شخصی به نام مجریطی قرطبی، (د. ۳۹۵ق) است، که آن را براساس و به تقلید از رساله‌های پنجگانه‌ای که اخوان الصفا به نام، تحفة اخوان الصفا تألیف کرده بودند، نوشته و منتشر کرده است.

در کتاب تاریخ الحکما- که قبلاً از آن نام بردیم- به نقل از ابوحنیف توحیدی در باره مذهب زیدبن رفاعه- که یکی از پنج نفر بزرگان شناخته شده و شاید رهبر اخوان الصفا بوده- چنین آمده است (قفطی، بی‌تا، ص ۱۱۶): به چیز معینی نسبت داده نمی‌تواند شد، و او را به قومی و طایفه‌ای اضافه نمی‌توان کرد، زیرا که با همه می‌جوشد و از هر باب داخل می‌شود. آنچه در دست دارد با آنچه از زبان و بیان او ظاهر می‌شود، مختلف است. روزگاری در بصره اقامت داشت، و در صحبت جمعی از علما که اصناف علوم و انواع صناعات می‌دانستند مثل ابوسلیمان محمد معشر البستی المقدسی و ابوالحسن زنجانی و ابواحمد مهرجانی و عوفی و غیر ایشان به سر می‌برد. و این جماعت با یکدیگر با کمال صداقت مؤالفت و معاشرت می‌کردند، و همگی بر طریق قدس و طهارت متفق بودند. سپس در میان خویش روشی و مذهبی وضع نمودند. و زعم ایشان آن بود که به آن روش و طریقه، راه رسیدن به رضوان الهی را بر خلق گشوده‌اند.

اکثر محققان نظر داده‌اند که اخوان الصفا شیعه و احتمالاً اسماعیلی بوده‌اند (فاخوری، بی‌تا، ص ۱۹۲؛ شیخ، بی‌تا، ص ۷۶، آژند، بی‌تا، ص ۴۸). از آثار و نوشته‌های ایشان نیز همین امر استنباط می‌شود. ولی اظهار نظرهای مخالف درباره ایشان نیز کم نبوده است. ریچارد. ن. فرری، یکی از مستشرقان، می‌گوید: ایشان از معتزله بوده، و از معتقدات کیش زرتشتی متأثر بوده‌اند (فرری، ۱۳۶۳، ص ۱۷۴). ابن تیمیه (فاخوری، بی‌تا، ص ۱۹۳) ایشان را دنباله‌رو فلاسفه، زرتشتیان، رافضیان، اسماعیلیه و قرامطه می‌داند، و به کفر منصوبشان می‌کند. ابن جوزی نیز ابوحنیف توحیدی، ابن راوندی و ابوالعلاء معری را از زنداقه اسلام می‌شمارد. انتساب نویسندگان اخوان الصفا به کفر، در زمان حیاتشان نیز شایع بود. به نوشته احمد امین، نویسندگان رساله‌ها از سوی خلافت عباسی به زنداقه متهم شدند و کتابهایشان را در بغداد سوزاندند (امین، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵۵).

باید توجه داشت که بزرگان تاریخ همواره از سوی متعصبان و کژاندیشان آزار و اذیت می‌شدند، و با هر اندیشهٔ بدیع و نوینی مخالفت می‌شد و از دشمنی گروهی بدخواه بی‌نصیب نمی‌ماند. حکومت‌های وقت نیز با مخالفان خود با همین تهمتها برخورد می‌کردند. در روزگاری که از آن بحث می‌کنیم، تهمت انتساب به زندقه و قرمطی بسیار رایج بود تا آنجا که دانشمندان نیز از این اتهامات مصون نبودند. مرحوم دهخدا ذیل نام ابوریحان، مطلب ذیل را نقل می‌کند:

«می‌گویند: مردی از اقصی بلاد ترک، محمود سبکتکین را حکایت می‌کرد که بدان سوی دریاها به جانب قطب، قرص آفتاب مدتی همواره پیدا باشد؛ چنانکه در آن اوقات شبی در میان نیست. محمود- چنان که عادت او در تعصب بود- برآشفت و گفت: این سخن ملحدین و قرمطیان است. ابونصرمشکان گفت: این مرد اظهار رأی نمی‌کند، مشاهدات خویش می‌گوید و این آیت برخواند: «وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا (کهف، ۹۰). محمود رو به ابوریحان کرد و گفت: تو چه گویی...»

یاقوت حموی، ابوحیان توحیدی را- که از نویسندگان رساله‌های اخوان الصفا شمرده شده است و بسیاری از متعصبان او را زندق و کافر دانسته‌اند- فردی صادق، دیندار، زاهد منش و مورد وثوق مردم دانسته است. ابوحیان نامه‌ای را از او نقل می‌کند که نشان می‌دهد وی در زندگی خود تا چه اندازه از دست ظاهر بینان رنج و عذاب کشیده است. ابوحیان در اواخر عمر خود کتابهایش را سوزاند. یکی از دوستان او به نام قاضی ابوسهل علی بن محمد از این کار او انتقاد کرد. ابوحیان نامهٔ مزبور را در توجیه اقدام خود، به دوست مذکور نوشته است. جمله‌هایی از نامهٔ مزبور بنابر- آنچه یاقوت حموی آورده- به قرار ذیل است (حموی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۹۲۳):

«... بر من ایراد مگیر که چرا تا این حد نسبت به مردم و رفتار ایشان پس از خود بدبینم، زیرا آنچه در زندگی از ایشان دیدم، حدس و گمان مرا در مورد پس از مرگ خود، قطعی و محقق می‌کند. چگونه این کتابها را برای کسانی بگذارم که مدت بیست سال در بغداد با ایشان همنشین بودم، و از هیچ یک محبتی ندیدم و از دست هیچ یک در امان نبودم، در حالی که ایشان مرا

می‌شناختند. مجبور بودم، که بیشتر اوقات سبزی صحرا بخورم و نزد خواص و عوام در خواری و تنگدستی به سر برم و دین و مروت خود را بفروشم و ریا و نفاق داشته باشم، خود را بفروشم و به کارهایی مبادرت کنم که بر هیچ آزاده‌ای سزاوار نیست که آنها را به قلم آورد و دل دوستان را بیازارد. تو مردی هوشمندی و احوال زمانه را می‌دانی و آنچه را که من می‌گویم بر تو پنهان نیست. تو نباید در کار درستی که من کرده‌ام، شک کنی. تو آنچه را که من از ترس قیل و قال بر زبان نیاوردم، می‌دانی ...»

ابوحیان این رنج و عذاب را در بغداد، مرکز خلافت عباسی، تحمل کرده بود؛ جایی که به علت نفوذ مذهبی مستقیم خلیفه بر عوام، امکان آزاد اندیشی، آزادگی و تقوای سیاسی و علمی کمتر بود. آن طور که از احمد امین نقل شد، در این شهر نویسندگان رساله‌های اخوان الصفا از سوی دستگاه خلافت به کفر و زندقه متهم بودند و کتابهایشان را می‌سوزاندند.

در هر حال بسیاری از محققان، اخوان الصفا را شیعه و احتمالاً از اسماعیلیه می‌دانند. اینان کشف بسیاری از رساله‌های اخوان الصفا را در قلاع الموت پس از تصرف آنها به دست هلاکوخان، قرینه‌ای بر این امر می‌شمارند. به نظر قفطی وقتی رساله‌ها منتشر شد، گروهی آنها را به یکی از فرزندان علی (ع) منسوب کردند. واقعیت این است که در رساله‌ها نشانه‌های زیادی از گرایش اخوان الصفا به تشیع به چشم می‌خورد (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۴، صص ۴۵ و ۴۸۶). در رساله‌ها از خلفای عباسی به عنوان جابرائلی یاد شده است که اولیای خدا را می‌کشند، شراب می‌نوشند، فسق و فجور می‌کنند و حرمت مال، جان و شرف کسی را نگاه نمی‌دارند. همچنین، از علمای عامه به دلیل حمایت از ایشان، انتقاد شده است (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۲، صص ۳۵۸-۳۶۱). در هر صورت، اگر چه در گرایش به تشیع اخوان الصفا تردیدی نیست، ولی در شیعه اثنی عشری بودن آنان تردید و تأمل است. به همین دلیل، مرحوم سید محسن امین ایشان را شیعه اثنی عشری نمی‌داند (امین، ۱۹۶۸م، ج ۲، صص ۱۴۹-۱۵۰).

بعضی از محققان در آثار اخوان الصفا و اندیشه‌های عمر خیام، شباهت زیادی دیده‌اند؛ به طوری که در بسیاری موارد فرق گذاشتن میان آنها مشکل می‌نماید (حلی، ۱۳۶۱، ص ۳۳۹).

در مجموع، می‌توان گفت که اخوان الصفا مسلمانانی معتقد بودند، و گرایشهای شیعی در آثارشان کاملاً مشهود است. ولی خود ایشان از انتساب به مذهب خاصی ابا داشتند، و می‌گفتند: «رأینا و مذهبنا یستغرق المذاهب كلها و یجمع العلوم جمیعاً» (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۳، صص ۱۹۸-۱۹۹). سعی ایشان، تلفیق دین و علم بود. رنگ اندیشه‌های صوفیه و متکلمان گنوسی و یونانی در آثار ایشان مشهود است. آنان خود را به خلفای صوفیه منتسب می‌کردند. طریقه ایشان، جمع حکمت استدلالی با حکمت اشراق بود. توجه آنان به مکتب ارسطو، تعالیم و مبادی حاکی از عقاید گنوسی، مراتب نزدیکی مشربشان را با مشرب حکمای اسکندریه نشان می‌دهد. از طرفی، بحث از اموری همانند: عالم کبیر و عالم صغیر، و توجه خاص به مسئله کثرت و وحدت، و فیض و صدور، نشان‌دهنده جنبه اشراقی مکتب آنان است (زرین‌کوب، بی‌تا، صص ۱۳۳-۱۳۴).

موضوع رسائل

رساله‌های اخوان الصفا در چهار زمینه نگاشته شده است: ریاضیه تعلیمیه، جسمانیه طبیعیه، نفسانیه عقلیه و ناموسیه الهیه

۱. رسائل ریاضیه تعلیمیه

این رساله‌ها در زمینه‌های گوناگونی نوشته شده است، که برخی از آنها عبارتند: عدد، هندسه، نجوم، موسیقی، جغرافیا، نسبت‌های عددی، صنایع علمی نظری، صنایع عملی، اخلاق و اختلاف اخلاق و علل آن، آداب پیامبران و پیامبر اسلام (ص)، منطق (ابساغوجی)، قاطیغوریاس (مقولات دهگانه‌ای که هریک اسمی برای یک جنس از موضوعات است)، ادبیات و قیاس برهان.

۲. رسائل جسمانیه طبیعیه

بیشتر این رساله‌ها عبارتند از: هیولی و صورت، آسمان جهان، کون و فساد، آثار الهی و حوادث جوی، کیفیت تکوین معادن، ماهیت طبیعت، انواع گیاهان، انواع حیوانات، ترکیب جسم انسان، صغیر بودن آدمی، حساس و محسوس، چگونگی انعقاد نطفه و حلول روح، کیفیت نشر نفسهای جزئی در اجساد بشری و اجسام طبیعی، کیفیت بلوغ انسان، طاقت انسان و توان او در دانشها، مرگ و زندگی، عالم کون و فساد، حقیقت معاد، ماهیت لذات و دردهای جسمانی و روحانی و علل اختلاف زبانها، خطها، مذاهب و اعتقادات.

۳. رسائل نفسانیه عقلانیه

این رساله‌ها شامل عناوین ذیل است: مبانی و مبادی عقلی براساس نظر فیثاغوریان، مبادی و مبانی عقلی براساس نظر اخوان الصفا، کبیر بودن جهان انسان و داشتن نفس و روح زنده، عقل و معقول و توضیح عقل هیولائی، عقل بالقوه، عقل بالفعل، عقل مستفاد و عقل فعال، اختلاف دورانها و زمانها، ماهیت عشق، ماهیت قیامت و حساب، چگونگی معراج، انواع حرکات و کیفیت اختلاف آنها، علتها و معلولها، حدها و رسمها و شناخت حقایق اشیا.

۴. رسائل ناموسییه الهیه

برخی عناوین این رساله‌ها عبارتند از: آرا و مذاهب، ماهیت وصول به خداوند، بیان اعتقاد اخوان الصفا و خلان الوفاء، چگونگی معاشرت اخوان الصفا، ماهیت ایمان و ویژگیهای مؤمنان، ماهیت قانون الهی و شرع، شرایط نبوت، چگونگی دعوت به سوی پروردگار - عزوجل -، چگونگی افعال روحانیون و جن و فرشتگان، تعداد و انواع سیاسات، چگونگی پیداش جهان، مراتب موجودات و نظام هستی و ماهیت سحر و جادو.

تعداد رساله‌ها، پنجاه و دو تا است. ولی در متن، ده‌بار سخن از پنجاه و یک رساله آمده است. در

رساله پنجاه و دوم، اشاره به پنجاه رساله سابق شده که آخرین آنها مربوط به سحر و جادو می‌باشد، که رساله پنجاه و یکم خوانده شده است. ولی در رساله جامعه، که اثر دیگر اخوان الصفا و خلاصه ابواب رسائل است، تعداد رساله‌ها پنجاه و دو رساله ذکر شده است. به نظر می‌رسد علت این اختلاف، یا اشتباه استنساخ کنندگان است یا به این دلیل می‌باشد که دو عنوان از رساله‌ها، در اصل یکی بوده ولی بعد از آن مجزا شده‌اند.

غیر از رساله‌های پنجاه و یک گانه یا پنجاه و دو گانه‌ای که از اخوان به جا مانده است، اخوان الصفا آثار دیگری نیز داشته‌اند. در رساله جامعه خطاب به یاران خود چنین گفته‌اند (اخوان الصفا، بی تا، ج ۲، صص ۳۹۵-۳۹۶):

«... و بر آنان از مدارس چهارگانه، کتابهای هفتگانه، دو جعفر، رساله‌های بیست و پنج گانه،

رساله‌های پنجاه و یک گانه و رساله جامعه هر چه بتوانی بخوان ...»

ولی امروز غیر از رساله‌های پنجاه و یک گانه- یا پنجاه و دو گانه- و رساله جامعه، چیزی در دست ما نیست.

به گفته اخوان الصفا، آنان علوم خود را از چهار منبع به دست می‌آوردند:

۱. کتابهایی که در علوم ریاضی و طبیعی، به وسیله علمای سلف تألیف شده بود.

۲. کتابهای آسمانی، که مهمترین آنها عبارتند از: قرآن، تورات و انجیل.

۳. کتاب طبیعت، که شامل همه مخلوقات واقعی است.

۴. کتاب الهی، که فقط اصفیاء افراد مطهر و پاک از آن آگاهند؛ مثل ملائکه که فقط با اشخاص منتخب و ارواح با کرامت انس دارند.

اندیشه‌های اخوان الصفا

اخوان الصفا در رساله‌های خود، اندیشه‌هایشان را در زمینه‌های گوناگون بیان کرده‌اند. در ذیل، به طور اجمالی اندیشه‌های گوناگون آنان بررسی می‌شود.

وحدانیت الهی

به عقیده اخوان الصفا، ترکیب پیدایش اشیا و نظم آنها، درست مثل اعداد است که از یک شروع می‌شود تا کثرت مخلوق پدید آید. همین کثرت، بر وحدانیت خداوند دلالت دارد. علم عدد در نظر اخوان، راه وصول به توحید و حکمت ماوراء الطبیعه است. ایشان عدد را اولین فیض عقل بر نفس، و آن را زبان توحید و تنزیه می‌دانستند. در رساله جامعه - که جنبه سیر باطنی داشته است - اخوان عدد واحد یا همان یک را با وجود خداوند و صفر را با ذات پروردگار متعال انطباق داده بودند. در این تشبیه، صفر را نشانه و تمثیل ذات حق می‌دانستند^(۳)؛ همان طوری که عرفا نیز صفر را نور سیاه و آن را از هر قیدی حتی قید عاری بودن از قید، مبرا می‌شمردند (نصر، بی تا، صص ۷۹-۸۰).

شناختن نور سیاه به عنوان نور ذات الهی در تصوف و عرفان، ریشه‌ای عمیق دارد. شیخ نجم‌الدین دایه (د. ۶۵۶ ق) در کتاب مرصادالعباد (دایه، بی تا، صص ۱۶۵-۱۷۰) پس از ذکر انوار مختلفی که سالک در وصول به مقامات سلوک مشاهده می‌کند، چنین می‌گوید:

«... هفتم، نور سیاه است. و او، علامت هیجان است، و نور ذات است. بسا می‌شود که مشاهده این

انوار باهم جمعاً یا منفرداً یا برحسب اوقات مختلفه پدید آید. و این معرفت شامل حال سالک با

معرفت است و ارائه شیخ راهبر و راهنما.»

از این رو، بعضی از فرقه‌های تصوف خرقة و لباس خود را به رنگ نوری که در مقامات سلوک مشاهده می‌کردند، می‌پوشیدند. به همین دلیل، شیخ محمدلایجی شارح گلشن راز شبستری و محمد بن عبدالله نوربخش، در همه عمر لباس سیاه پوشیدند. شیخ حسن ازرق پوش، لباس کبود می‌پوشید. پیر گلرنگ و شیخ روزبهان بقلی - که سلسله خرقة «حافظ» به او می‌رسید - لباس سرخ گلرنگ می‌پوشیدند. حافظ در شعر ذیل، به همین مطلب اشاره دارد (سودی، بی تا، ج ۲، ص ۱۸۸؛ معین، بی تا، ج ۱، ص ۴۱۷):

پیرگلرنگ من اندر حق ازرق پوشان رخصت خبث نداد ارنه حکایتها بود

به عقیده اخوان الصفا، خداوند شخص و صورت نیست، بلکه هویتی وجدانی است که قوه واحد و

افعال بسیار دارد. هیچ مخلوقی نمی‌داند که او چیست، کجاست و چگونه است؛ مثل عدد واحد که جزء و مثل ندارد. خداوند بر حسب اقتضای حکمت خود، معرفت خویش را در سرشت نفوس قرار داده است تا شناخت او بدون تعلم و اکتساب محقق شود. بنابراین، وجود خدا روشن است و نیازی به اثبات ندارد. به عقیده اخوان، مثل خدا به جهان، مثل معمار به خانه نیست بلکه مثل نور چراغ یا خورشید است (فشاهی، ۱۳۵۴، ص ۲۸۴).

نفس

اخوان الصفا، در دو بخش از نفس بحث کردند؛ یکی نفس کلی یا نفس عالم، و دیگری نفس انسانی. نفس کلی، منشأ همه افعال و تغییرات عالم هستی است. نفس انسانی، فیض خود را از نفس کلی می‌گیرد. هدف نفس انسان سیر به سوی نفس کلی و نزدیکی به آن است. راه این نزدیکی، تصفیه و تزکیه نفس از راه دین و فلسفه و همچنین اجتناب از معاصی و دوری از تفاخر، سعی در تهذیب نفس و کوشش در برادری و برابری و یک رنگی با دیگران است. لذا، اخوان در رعایت این امر، تلاش و کوشش بسیار می‌کردند.

به نظر اخوان الصفا، نفس کلی روح عالم است. قیامت کبری هنگامی پدید می‌آید، که نفس کلی از عالم هیولا مفارقت کند و به علت نخستین خود بازگردد. ولی این وضع پس از گذشت زمانهای بسیار زیادی صورت می‌گیرد. وقتی نفس کلی عالم جسمانی را ترک کرد، جهان نابود می‌شود؛ فلک از گردش، ستارگان از حرکت و ارکان از اختلاط باز می‌ایستند، همه موجودات راه نیستی می‌گیرند، و جسم از اشکال و نقوش بی‌بهره می‌شود (صفا، بی‌تا، ص ۳۱۷). بنابراین، در نظر اخوان الصفا قیامت واقعی هنگامی است، که نفوس جزئی و نفس کلی به سوی خدا باز می‌گردند. این نظر با گفته‌های ادیان آسمانی از جمله با معتقدات اسلامی، سازگار است.

در نظر اخوان الصفا، نفس کلی پانزده قسمت دارد؛ هفت قسمت مربوط به ماورای بشری، هفت قسمت مادون بشری و یک قسمت بشری است. قوای ملائک و انبیا جزء مراحل ماورای بشری، و قوای

حیوانی و نباتی جزء مراحل مادون بشری نفس کلی است.

از نظر اخوان الصفا، هر اندازه که انسان بتواند علم رابه فلسفه و دین در آمیزد، به همان اندازه نفس او ارتقا می‌یابد. و هنگامی که انسان به حد نهایت ارتقا برسد، در صف فرشتگان قرار می‌گیرد (حلبی، بی‌تا، ص ۱۳۹).

به نظر اخوان الصفا همان طور که جهان یک انسان بزرگ است، انسان هم یک جهان کوچک است. نفس انسان تراوشی از نفس کلی یا نفس جهان است. نفوس افراد انسانی، جوهری را تشکیل می‌دهند که آن را می‌شود نفس مطلق یا نفس انسانی نامید (اخوان الصفا، بی‌تا، ص ۱۶۱).

به عقیده اخوان الصفا، هنگامی که نفس ناطقه به سوی نفس کلی حرکت می‌کند و این حرکت را هدف خود قرار می‌دهد، توانایی و نشاط لازم را برای این حرکت می‌یابد. و چنانچه از این مسئله غافل باشد، به سنگینی و کثیفی گرفتار می‌شود و توانایی خلاصی از آن را نخواهد داشت، و در عالم کون و فساد در حال آلودگی به انواع گناه و اعمال قبیح باقی خواهد ماند. اینکه آداب دینی برای انسان واجب شده، برای این است تا در نهایت او را به سوی خداوند - عزوجل - رهنمون شود. شرع و دین برای این است تا همه عالم اعم از: آسمان و زمین، جن و انس، و عقل و نفس را در طریق عبادت حق متعال، شناخت وی و رسیدن به او، هدایت کند (اخوان الصفا، بی‌تا، صص ۱۶۱-۱۶۲).

فلسفه دین

به اعتقاد اخوان الصفا، دین عامل هوشیار کننده و بیداری دهنده مردم به هنگام سرگرم شدن ایشان به کار دنیا است. آنان دین را شامل سه بخش می‌دانستند:

۱. بخشی که شایسته خواص است.

۲. بخشی که ویژه عوام است.

۳. بخشی که مخصوص متوسطان و افراد میان خواص و عوام است.

بخش نخست، شامل علم و عمل است. بخش دوم، عمل به ظاهر شریعت را شامل می‌شود. بخش

سوم، تصدیق قول پیامبر و عمل به احکام است در حدی که از عذاب دوزخ رهایی یابند (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ ق، ج ۳، صص ۴۵۲-۴۵۳).

به عقیده اخوان، همان طور که انسان شامل جسم و روح است، احکام دین نیز بر دو نوع است؛ یکی ظاهر (اعمالی که اندامهای بدن انجام می دهند)، و دیگری باطن (معتقداتی که در باطن انسان نهان است). ایشان می گفتند: پیامبران در اعتقادات دینی خود با یکدیگر اختلافی نداشتند. لذا، معتقد بودند که اختلاف شرایع اشکالی ندارد، زیرا دین یکی است. از این رو، اختلافی که در طول تاریخ در ادیان دیده می شود، در واقع به علت اختلاف بیماریهای روحی مردم در زمانهای مختلف است. ولی غایت امر، مداوای بیماریهای روحی و نفسانی مردم است (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ ق، ج ۳، صص ۴۸۶-۴۸۷).

به عقیده اخوان الصفا، تعبیرات حسی که در قرآن آمده، به این علت بوده است که قوم بیانگر عرب جمال و زیبایی را درک نمی کرد و فکرشان در این باره رشد نکرده بود. لذا، روحانیت سرای دیگر را نمی فهمیدند. از این رو، تعبیرات با فهم این قوم، قربات و نزدیکی داشت. ولی برای کسانی که فرهنگ بالاتری دارند، شایسته است این تعبیرات را چنان تأویل کنند که صفت حسی آن زایل شود و مفهوم روحانی داشته باشد. به نظر اخوان الصفا، از آنجاکه دینهای مسیحیت و زردشتی در میان اقوام پیشرفته پدید آمده است، لذا تعبیرات کتابهای آسمانی این ادیان با قرآن تفاوت دارد.

محققان در مطالعه آثار اخوان الصفا در یافته اند که ایشان به یک دین عقلی بالاتر از ادیان مختلف معتقد بودند، و می خواستند که آن را به کمک عقل استنباط نمایند. لذا، ایشان میان خدا و عقل فعال - که آن را نخستین آفریده خدا می دانستند - به «ناموس» الهی معتقد شدند که شامل همه خوبیهاست. آنان، آن را وضع ثابت و قانون تغییر ناپذیری از سوی خدای رحیم می دانستند که برای کسی شر نمی خواهد (کربن، ۱۳۶۱، ص ۱۸۴).

اندیشه های اخوان الصفا در باره دین و فلسفه دینی، در پانزده رساله با عنوان: «رسائل ناموسیة الهیة شرعیة» آمده است.

پیامبران و صاحبان شرایع

به عقیده اخوان الصفا، انسان اکمل حیوانات است. میان انسانها کسی که عقل کامل داشته باشد، ارجح است. و در میان عاقلان، علما از دیگران ارجحند. و از میان این گروه، پیامبران و صاحبان شرایع شأن و مقام برتری دارند. در خصوص ویژگیهای پیامبران و صاحبان شرایع، در رساله‌های اخوان الصفا آمده است که پیامبر باید تام الاعضاء، سریع الانتقال و التصور، با حافظه، باهوش، نیکو بیان، دوستدار دانش، صداقت پیشه و خوش رفتار، افراط نکننده در خوردن و آشامیدن، بلند همت، زاهد به دنیا، عدالتخواه، و بیباک و صاحب عزم قوی باشد (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۴، صص ۱۲۹-۱۳۰).

فلسفه اخلاق

اخوان الصفا اخلاق را وسیله‌ای برای بهره‌مندی نفس انسانی از ابدیت و وصول به سعادت اخروی می‌دانستند. به نظر ایشان، اگر کار خیر آگاهانه و از روی اختیار باشد، عامل آن شخصی خردمند و کامل است. ارتباط خیر و شر، دستورهای الهی است. غایت خیر، رسیدن انسان به کمال مطلق است. کسی که مراحل تزکیه نفس را پشت سر می‌گذارد و فضایل اخلاقی را کسب می‌کند، انسان واقعی است و شایستگی خلیفه‌اللهی را دارد (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۱، صص ۳۰۶).

اخوان الصفا به تن نیز عنایت داشتند. آنان معتقد بودند که باید به تن نیز توجه کنیم تا آنچه برای نفس لازم است، برایش فراهم شود. به عقیده ایشان، انسان کامل کسی است که: نسبش فارسی، دینش عربی، ادبش عراقی، مخبر یا باطنش عبری، منهج یا سلوکش ترسائی، زهدش شامی، علمش یونانی، بینش هندی، سیرتش صوفیانه، اخلاقتش ملکی، رأیش ربانی و معرفتش الهی باشد (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۱، صص ۱۱۸-۱۱۹).

به عقیده اخوان، عمل نیک وقتی با ارزش است، که برآمده از تفکر عقلی باشد. ایشان همانند متصوفه، محبت را بالاترین فضایل می‌دانستند، و بالاترین مرتبه محبت را فناء در خدا یا محبوب اول می‌شمردند. در نظر ایشان، محبت بیشتر به صورت صبر در خفا ظاهر می‌شود، و باعث اطمینان

نفس و آزادی قلب می‌گردد و آدمی را به درخواست میسور در این دنیا بر می‌انگیزد (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۱، صص ۱۴۹-۱۵۵).

در رفتار اخلاقی، آنان نیز همچون ارسطو، به نظریه وسط معتقد بودند. مثلاً، اخوان الصفا شجاعت را حد وسط بین جبن و تهور، عدل را حد وسط ظلم و ستم‌کشی، و اقتصاد را حد وسط بخل و اسراف می‌دانستند (اخوان الصفا، بی تا، ج ۲، صص ۳۱۶-۳۱۷).

به عقیده ایشان، کار خیرونیک را از آن جهت که نیک است، باید انجام داد. از این رو، برای آن نباید پاداشی در نظر داشت، زیرا در این صورت عاری از خیر و نیکی خواهد شد. ایشان اخلاق را به ذاتی (مرکوزی) و اکتسابی تقسیم می‌کردند.

اخوان الصفا اخلاق ذاتی را تحت تأثیر عواملی، همچون تأثیر عامل ستارگان بر جنین قبل از تولد می‌دانستند. لذا، عقیده داشتند کسانی که در برج‌های مختلف متولد می‌شوند، از نظر اخلاقی باهم متفاوتند

همچنین، آنان اخلاق ذاتی را تحت تأثیر نحوه ترکیب عناصر اربعه در بدن تصور می‌کردند. به طور مثال، ایشان معتقد بودند که یاسان (کسانی که عنصر خاک در بدنشان غلبه دارد) در انجام کارها ثابت قدمند، محروران (کسانی که عنصر آتش در بدنشان غلبه دارد) بیباک، کم‌ثبات، سریع الغضب، بی‌کینه و تیز هوشند، مبرودان (کسانی که عنصر باد در بدنشان غالب است) کودنند و طبع غلیظ دارند، مرطوبان (کسانی که عنصر آب در آنان قوی‌تر است) سماحت نفس دارند و در عین حال فراموشکار و بیباکند.

سومین عاملی را که در اخلاق ذاتی مؤثر شمرده‌اند، تأثیر محیط طبیعی و شرایط زیستی انسان بود. از این رو، تفاوت اخلاقی افراد مشرق زمین و ساکنان مغرب زمین را به دلیل محیط طبیعی آنان می‌دانستند.

اخلاق اکتسابی افراد تحت تأثیر عواملی از جمله: تربیت، هم‌نشینی و مذهبی است که با تعلیمات آن رشد می‌کند (اخوان الصفا، بی تا، ج ۱، ص ۳۹۹).

در رساله‌های نهم از قسم ریاضی، توصیه‌های اخلاقی اخوان الصفا خلاصه شده و از این قرار است:

۱. عمل خیر را به خاطر آنکه خیر است انجام بده، نه از ترس عذاب و نه به خاطر طمع در پاداش نیک. حتی برای نام و ننگ نیز اقدام به کاری مکن، زیرا در این صورت منافق خواهی بود؛ و منافق لایق جای گرفتن در کنار پاکان نیست.
۲. در دنیا زاهد باش، در خوردن و آشامیدن امساک کن، و از کبر، غرور و اعتماد به رأی بپرهیز باش.
۳. آنچه برای خود می‌خواهی، برای دیگران نیز بخواه. بر هیچ‌کس حسد مبر. بر همه انسانها ببخشای، و بلکه بر همه حیوانات ذی روح نیز مهربان باش.
۴. نسبت به دوستان اخلاص داشته باش.
۵. اگر می‌توانی همسری نکنی، چنین کن. ولی اگر ازدواج کردی، به همسرت مهربانی فراوان کن زیرا زن متلون المزاج است و زود فاسد می‌شود.
۶. تنگدستی خودت را بر اطرافیان آشکار مکن، زیرا موجب خواری تو می‌شود.

مراتب مردم و اخلاق آنان

اخوان الصفا در رساله نهم از رسائل ریاضیه تعلیمیه، تحت عنوان: «فصل فی مراتب الناس فی الاخلاق حسب الاعمال»، مردم را در هشت مرتبه قرار داده و برای هر مرتبه‌ای صفاتی مقرر کرده‌اند، که به قرار ذیل می‌آیند (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۱، صص ۳۲۱-۳۲۳):

در مرتبه اول، قاریان، حافظان و معلمان کتابهای الهی قرار دارند، که ویژگیهای ایشان: فصاحت الفاظ، قدرت زبان، خوبی سخن، سرعت عمل در حفظ، تواضع و فروتنی در تعلیم است.

در مرتبه دوم، راویان اخبار و احادیث و حافظان سیره پیامبر (ص) جای دارند، که ویژگیهای این گروه عبارتند از: قدرت شنوایی، درک تمام کلام، ضبط الفاظ، نگاشتن دقیق مطالب، پرهیز از کم و زیاد کردن مطالب، صداقت، دوری از دروغگویی و تلاش در نشر روایات.

در مرتبه سوم، فقها و علما قرار دارند، که خصوصیات این دسته عبارتند از: آگاهی از حلال و حرام، آشنایی با قیاس و روش استنباط احکام، دوری از شبهات، دقت و افر، دوری از حسد، اجتناب از خودخواهی، بی میلی به دنیا، عفاف جنسی، اقدام به واجبات الهی و یکی بودن قول و فعل.

در مرتبه چهارم، مفسران قرآن جای دارند، که شناخت شأن نزول آیات، علت استعمال الفاظ خاص و اطلاع از معانی الفاظ و کلمات کتاب الهی و نظایر آن، ویژگی این دسته از مردم است.

در مرتبه پنجم، مجاهدان و مرزداران قرار دارند، که ویژگیهای اینان عبارتند از: برخورداری از غیرت و تعصب دینی، پرهیز از حرام، نفرت از دشمنان و کم شمردن هیبت ایشان، شجاعت، مکر و حيله به هنگام جنگ، صبر و استقامت، و تقیه برای حفظ جان و نیل به پیروزی.

در مرتبه ششم، خلفا و رؤسای جماعت جای دارند، که قناعت پیشگی، کف نفس از ورود به شهوات و لذات، قلت حرص و ولع، ترک دنیا، دوری از جاه طلبی، کثرت ذکر مرگ و یادآوری فناپذیری دنیا و ناپایداری ملک و مقام، و مطالعه احوال گذشتگان و تفکر و تعقل درباره آنها، از صفات ایشان است.

در مرتبه هفتم، زاهدان، راهبان و عاظم قرار دارند، که علم و عمل به واجبات الهی، قیام برای اقامه حق، آشنایی به امور دنیا و تدبیر و سیاست آن، آشنایی با احکام الهی و نظایر آن، خصوصیت ایشان است. در مرتبه هشتم، طالبان و دوستان کسب علوم الهی و قوانین خدایی جای دارند، که ویژگیهای ایشان عبارتند از: تلاش خستگی ناپذیر در کسب علوم الهی و دانشهای مورد نیاز جامعه، آگاهی از سنن پیامبران گذشته و نوامیس الهی و تلاش در آموزش آن به مشتاقان و علاقه‌مندان.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، اینها صفات و ملکات آرمانی است که هر یک از این اقشار باید واجد آن باشند؛ وگرنه روشن است که بسیاری از این قشرها، از بسیاری از این ملکات عاری‌اند و حتی اعداد آنها را دارند.

نظریه شناخت

اخوان الصفا رشد عقلانی انسان را در دو بخش: علوم و صناعات دانسته‌اند. در نظر ایشان، علم صورت معلوم در نفس عالم است، ولی صناعات صورتی است که در فکر صانع پیدا می‌شود (حلبی، بی تا، ص ۱۳۷).

در نظر ایشان، معرفت و شناخت از سه طریق به دست می‌آید:

۱. راه حواس خمسّه: این راه، قدم اول است. همه آدمیان در این راه با هم مشترکند، و همه علوم انسانی از آن پدید می‌آید.

۲. طریق عقل فطری و تفکر محض: عقل باید به وسیله حواس ما یاری شود، وگرنه قادر به کسب دانش نخواهد بود. همین دلیل، مفاهیمی که با حواس ما رابطه ندارند، با عقل قابل درک نیستند. به طور مثال، از آنجاکه خداوند با حواس ما قابل درک نیست، عقل ما نیز به ماهیت آن پی نمی‌برد.

۳. راه عقل از طریق ارادت، مرید و مرادی یا استفاضه و افاضه: این راه با مشی باطنی اخوان الصفا انطباق دارد. یعنی کسب علم باید از معلمی باشد که خود او علم را از پیشوایی گرفته، و او نیز از پیشوا یا مراد دیگری به دست آورده است. این سلسله باید به ائمه و از ایشان نیز به پیامبر (ص) - که او آن راز خداوند، منبع نهایی علم کسب کرده است - برسد.

به عقیده اخوان الصفا، احساس، مرتبت اول علم و آگاهی است. خداوند امور محسوس را امثله و دلالاتی بر امور عقلی قرار داده است. نفوس جزئی به همان اندازه که به نفس کلی نزدیک شده‌اند، قدرت فیض‌پذیری دارند. لذا هر چه نفوس به آن نفس کلی نزدیکتر باشند، از سایر همجنسان خود شریفترند. نفوس پیامبران این گونه‌اند، زیرا فیض نفس کلی بر آنها افاضه شده است. به همین علت، کتابهای انبیا پر از اسرار و معانی خفیه است. کاهنان، مرتاضان و حکیمان نیز به نوبه خود چنین افاضاتی را دریافت کرده‌اند.

اخوان الصفا برعکس افلاطون، علم را فطری نمی‌دانستند. ایشان برای ادعای خود، به آیه مبارکه «وهوالذی اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً وجعل لکم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم

تشکرون، (نحل، ۷۸) استناد می‌کردند. در حالی که افلاطون عقیده داشت که نفس قبل از حلول در بدن، همه چیز را می‌دانست. از این رو، معرفت‌های او در دنیا، در واقع یادآوری همان معانی است. هرگاه انسان چیزی را می‌بیند، چیزی را که در عالم بالا دیده بود به یاد می‌آورد. نظر ابوعلی سینا در قصیده معروف عینیه، نظیر نظر افلاطون است. وی در این باره می‌گوید:

هبطت الیک من المحل الارفع ورقاء ذات تعرز و تمنع
محبوبة عن کل مقلة عارف وهی التی سفرت ولم تتبرقع

به عقیده اخوان الصفا، معرفت واقعی پروردگار جز با تزکیه نفس، زهد و پارسایی در انجام دادن کارهای نیک به دست نمی‌آید. برای وصول به این شایستگی، باید آئینه نفس را از زنگار هوی و هوس پاک کرد. ایشان نیز مانند عرفا معتقدند که موهبت وحی و الهام، فقط نصیب گروه اندکی از افراد بشر می‌شود (مهرین، ۱۳۶۱، ص ۳۶۳).

ایشان می‌گفتند که انسان نمی‌تواند علم و معارف را یکباره تحصیل کند. دانش آموز باید از دانش‌های ساده همچون: زبان و ادبیات شروع کند، پس از آن علوم دینی و کلام را فراگیرد، و پس از رسیدن به مرحله اتقان به تحصیل فلسفه بپردازد.

اخوان الصفا، کواکب را اجسام عاقل می‌دانستند، و آنها را در جهان خاکی و زندگی انسان مؤثر می‌شمردند. ایشان مشتری، زهره و خورشید را دارای تأثیر سعد، و زحل، مریخ و ماه را دارای تأثیر نحس می‌دانستند، و معتقد بودند که عطارد هم تأثیر سعد و هم تأثیر نحس دارد. به نظر ایشان، طول عمر یا کوتاهی حیات انسان، تابع همین تأثیرات است (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ ق، ج ۱، ص ۲۱۱ و ج ۴، صص ۱۷۰-۱۷۲). ولی در همین اعصار، دانشمندان دیگری بودند که اعتقادی به سعد و نحس ستارگان نداشتند. امام فخر رازی (۲۵۱-۳۱۳ ق) در تفسیر آیه: «ان الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدره» (زمر، ۵۳) چنین اظهار نظر می‌کند (فخر رازی، بی‌تا، ج ۲۶، ص ۲۸۹): خداوند بر هر که بخواهد روزی را تنگ می‌کند، و بر هر که بخواهد آن را می‌گشاید. سبب تنگی یا فراخی روزی، دانایی یا نادانی انسانها نیست، زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که افراد عاقل و دانا در تنگدستی و فقر زندگی می‌کنند، و نادانان،

بیماران و ناتوانان در رفاه و ثروت به سر می‌برند. سپس وی، در این باره این‌گونه نظر می‌دهد: سبب این امر طبایع ستارگان و افلاک هم نیست، زیرا در همان ساعتی که پادشاه مقتدری زاده می‌شود، بسیاری از مردم، گروه زیادی از جانوران و بیشماری از گیاهان می‌رویند. با دقت در سرنوشت ایشان معلوم می‌گردد که اینان از نظر سعادت و شقاوت با یکدیگر فرق دارند. بنابراین، مؤثر در عالم جز خدای بزرگ موجود دیگری نیست. سپس، امام فخر رازی شعری را از شاعری این‌گونه نقل می‌کند:

فلا السعد يقضى به المشتري
و لا النحس يقضى علينا الزحل
و لكنته حکم رب السما
و قاضى القضاة تعالى وجل

یعنی، نه سعد حکم مشتری، و نه نحس حکم زحل است. بلکه، همه اینها فرمان پروردگار آسمان و حکم ضروری خداوند - عزوجل - است.

نمونه‌های دیگر از این معتقدات و اظهار نظرهای متفاوت وجود دارند، که به دلیل اجتناب از تطویل از ذکر آنها خودداری می‌شود.

اخوان الصفا علوم را به سه دسته اصلی تقسیم می‌کردند:

اول، علوم اولیه را شامل می‌شود، که برخی از آنها عبارتند از: خواندن و نوشتن، لغت و نحو، حساب و معاملات، شعرو عروض، فالگیری سحر و عزائم، کیمیا و حیل (مکانیک)، حرف و صنایع، و تجارت و کشاورزی.

دوم، مربوط به علوم دینی است، که رشته‌هایی از قبیل: علم تزیل وحی، تفسیر، روایات و اخبار، فقه و سنن و احکام، زهد و تصوف، و تأویل خواب در برمی‌گیرد.

سوم، دانشهای فلسفی است، که برخی از آنها عبارتند از: ریاضیات (حساب، هندسه، نجوم و موسیقی)، منطق، علوم طبیعی (علم مبادی اجسام، علم افلاک و ستارگان، علم کون و فساد، علم حوادث جوی، علم معادن و نبات و حیوان و ...) و علوم الهی.

ایشان در تألیفات خود از همین تقسیم بندی متأثر بودند.

تأثیر کتابهای پهلوی - که به عربی ترجمه شده بود - در نوشته‌های اخوان الصفا، کاملاً آشکار است

به طور مثال، آنان در داستان آفرینش، تحت تأثیر همین آثار بودند. نوشته‌های ایشان با ذکر شواهد، امثال و حکایات، بیانی ساده و قابل فهم دارد.

دیدگاه‌های سیاسی اخوان الصفا

دیدگاه‌های سیاسی اخوان الصفا به دو صورت در مکتوبات جا مانده از ایشان منعکس است؛ یکی به طور پراکنده در خلال نوشته‌های مختلف، و دیگر در رساله پنجاهم از رساله‌های ایشان که اساساً با عنوان: «سیاست» است. ولی باید توجه داشت که منظور اخوان الصفا از کلمه سیاست با اصطلاح رایج امروزی سیاست، یکسان نیست. سیاست در نظر اخوان الصفا - همانند معمول قدما - به معنای: تدبیر امور شخص، خانواده و اجتماع است. سیاست همه این محدوده‌ها را در بر می‌گیرد، و نیز شامل تدبیر امور اخروی و روحانی هم می‌شود.

ایشان در مقدمه رساله «سیاسات» گفته‌اند که سیاست دو نوع است؛ یکی جسمانی و دنیایی، و دیگری روحانی و اخروی. از رعایت آنها، منافع دنیا و آخرت به دست می‌آید. ایشان سیاست را از سیاست جسم و روح شروع می‌کنند، سپس به سیاست خانواده و خدمتگزاران می‌رسند، پس از آن به سیاست قبیله و شهر می‌پردازند، و در آخر به سیاست ناموس و قانون الهی می‌رسند. آنان معتقدند که اگر کسی در اجرای این سیاستها توفیق یابد، به بزرگترین سعادت‌ها دست می‌یابد، امکان صعود به افلاک را پیدا می‌کند و آنجا جزای خیر می‌بیند. در این مرحله، انسان مرگ را بالاترین سعادت‌ها می‌شمارد. (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۳، ص ۱۴۸). ایشان هدف از فرمانروایی را نیز حفظ نوامیس الهی می‌دانستند؛ زیرا اگر ناموس الهی ترک شود، دین و دنیای مردم تباہ می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت که اخوان الصفا، به پیوند سیاست و دیانت اعتقاد داشتند.

اخوان در باره سیاست جسم می‌گویند: در بعضی مواقع، بیماریهای جسمی انسان ناشی از سوء تغذیه است. ولی همه بیماریها چنین نیستند، بلکه در بعضی مواقع ناشی از امور نجومی و سماوی و همچنین ناشی از ویژگی انسان به عنوان یک موجود فانی است. همواره انسان در حال دگرگونی و

اضمحلال است. از این رو، صحیح نیست مردم بیماریهای خود را به مسائل مربوط به خوردن و آشامیدن مرتبط کنند، و از عوامل سماوی و ویژگی انسان به عنوان موجودی فناپذیر غافل بمانند. به عقیده اخوان بهترین سیاست جسمانی، اهتمام به امر دین و رعایت نوامیس الهی است. آنان درباره عوارض آسمانی و فلکی می‌گویند که این عوارض، از سوی نفس کلی هدایت می‌شوند. برای معالجه بیماریهای ناشی از آن، فقط صبر، تحمل، کاهش نگرانی، به یاد خدا بودن و به امر الهی متوسل شدن، لازم است (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۴، ۲۵۸).

اخوان در باره سیاست نفسانی معتقدند که این سیاست، مستلزم احراز اخلاق نیک، امانتداری، رعایت حقوق دیگران، حسن همجواری، یکدلی با دوستان، محبت بی ریا، حرص اندک و معقول نسبت به دنیا و خیرخواهی نسبت به دیگران است. به عقیده ایشان، نفس انسان ذاتاً خیرخواه است. اگر انسان خیرخواهی نداشته باشد، در واقع منافق است؛ زیرا بر خلاف نفس و طینت خود عمل کرده است (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۴، ص ۲۵۸). به عقیده اخوان، باید کار خیر را از آن جهت که خیر است، انجام داد. از این رو، اگر کار خیر برای به دست آوردن پاداش انجام شود. برای چنین کاری خیر و خوبی نخواهد ماند. باید صفات الهی را به دست آورد، و با مخلوق او به مهربانی و دوستی رفتار کرد؛ همان طور که خدا عمل می‌کند. بابه دست آوردن این صفات، انسان ملکی از ملاتک الهی می‌شود و در بهشت جاودانه می‌ماند.

اخوان درباره سیاست خانواده می‌گویند که این سیاست باید ثابت، تغییرناپذیر و با قاطعیت باشد؛ و حتی در شرایط بحران از آن عدول نشود. این سیاست باید در برخورد با زنان قاطعیت بیشتری داشته باشد، زیرا زنان مستلون المزاج و سریع التأثرند. حقوق کارگران نباید بموقع پرداخت شود. و در غیر این صورت، اگر شخصی به این قشر نیازمند باشد، از هیبت و صلابتش کاسته می‌شود.

سیاست با یاران و دوستان، باید بر اساس مهر، محبت، انس و یکرنگی باشد. در ضمن، باید کرم و نرمی، با ترساندن از گناه و دادن آگاهی همراه باشد. خانواده و دوستان شخص باید با او همدین و هم

اعتقاد باشند، زیرا سیاست خلاف آن موجب بی‌معنا شدن خانواده می‌شود (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۴، صص ۲۶۰-۲۶۱)

نظام اجتماعی

به نظر اخوان الصفا، انسان موجودی اجتماعی است، و نیازهای خود را جز در اجتماع نمی‌تواند بر طرف کند. انسان به دلیل گناه آدم (ع)، از بهشت رانده شد. لذا، آدمی به این دنیا- که عالم کون و فساد و همنشین با شیاطین و سپاهیان ابلیس می‌باشد - گرفتار شده است. رهایی از مشکلات این دنیا، جز با یاری و معاونت برادران ناصح، دوستان صادق و فاضلان خدانشناس میسر نیست. اخوان الصفا در این باره، داستان کبوتر طوقی را که در کتاب کلیده و دمه آمده است- توجه می‌دهند. به نظر آنان، همان طور که کبوتران به راهنمایی کبوتر طوقی توانستند از دام صیاد رهایی یابند، آنان نیز به کمک یکدیگر قادرند که مسائل و مشکلات خود را حل کنند (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۱، صص ۹۹-۱۰۰). اخوان الصفا از اجتماعی بودن انسان، به ضرورت وجود دولت می‌رسند. همچنین، دین و دولت را دو نهاد جدایی‌ناپذیر می‌دانند.

نظریه دولت

به عقیده اخوان الصفا، دولتها نیز همانند انسانها به وجود می‌آیند، به سن کمال می‌رسند و پیر می‌شوند. حکومت همواره از خاندانی به خاندان دیگر و از ملتی به ملت دیگر، دست به دست می‌شود. اخوان الصفا ادوار فلکی را در این تغییرات مؤثر می‌دانند. اخوان دولت را به دولت خیر و دولت شر تقسیم می‌کنند. دولت خیر، از فاضلترین حکیمان، با عهد و میثاق محکم، بارای و دین واحد و دور از کینه‌جویی تشکیل می‌شود. ولی دولت اهل شر، نقطه مقابل دولت اهل خیر می‌باشد، روز بروز در نقصان و انحطاط است و تضاد کامل با منافع دین و دنیا دارد.

اخوان الصفا تغییر و تبدیل دولتها را به تغییر شب و روز و دگرگونی فصلهای سال، تشبیه می‌کنند.

به عقیده ایشان هر دولتی وقتی دارد که از آن آغاز می‌شود، و غایتی دارد که به سوی آن می‌رود، هنگامی که حیات دولتی به دورترین غایت خود برسد، نقصان و انحطاط به آن راه می‌یابد و گروهی دیگر نضج و قدرت می‌گیرند. هر قدر این گروه قدرت می‌گیرد، گروه اول ضعیفتر می‌شود تا آنکه دولت اولی مضمحل و دولت جدید جایگزین آن شود؛ همان‌طور که قرآن فرموده است: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوَلَهَا بَيْنَ النَّاسِ» (آل عمران، ۱۴۰) به نظر اخوان الصفا، دولت حق جز رضای خدا چیزی نمی‌خواهد. از این رو، آنان توصیه می‌کنند که اگر چنین دولتی به وجود آمد، به فرموده قرآن: «فان حزب الله هم الغالبون» (مائده، ۵۶) به یاری آن برخیزند (اخوان الصفا، ۳۴۷ ق، ج ۴، صص ۲۳۴-۲۳۵).

هر چند اخوان الصفا بحث از دولت و سیاست را به‌طور پراکنده در رساله‌های خود آورده‌اند، اما در در رساله: «الحيوان والانسان» در خلال داستانهای رمزی، نقطه نظرهای سیاسی و حکومتی خود را نشان داده‌اند.

خلافت و امامت

در رسالهٔ چهل و دوم اخوان الصفا، بحثی با عنوان: «فصل فی بیان اختلاف العلماء فی الامامة» آمده است. به عقیدهٔ اخوان الصفا، شقاق و اختلافی که بر سر جانشینی پیامبر (ص) و رهبری جامعهٔ اسلام پیش آمد، نه تنها بر طرف نمی‌شود، بلکه روز بروز این اختلاف دامنه‌دارتر خواهد شد. برای امت، امامی لازم است تا جانشین پیامبر (ص) باشد. وظیفهٔ او این است که شریعت را حفظ نماید، سنت را احیا کند، امر به معروف و نهی از منکر نماید، حدود و ثغور مملکت را نگاه دارد، مالیات و جزیه بگیرد، بیضهٔ اسلام را حفظ کند، عدل را به پا دارد ظلم و جور را نفی کند. همچنین، جامعهٔ فقیهانی لازم دارد تا پس از امامان با فتواها و نظرهای شرعی خود، مرجع امور دینی باشند.

اخوان الصفا می‌گویند که گروهی عقیده دارند که امام و خلیفه باید افضل باشد، و بعضی چنین اعتقادی ندارند. بدین ترتیب، اینان دیدگاه شیعه و اهل سنت را بیان می‌کنند. اگر چه اخوان الصفا در

اینجا موضعی خاص نمی‌گیرند، ولی در جاهای دیگر عقاید شیعی خود را بیان می‌دارند. ایشان در بحث از ولایت، چنین اظهار عقیده می‌کنند (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۴، ص ۱۰۳):

«... این ولایت، مخصوص اهل بیت پیامبر(ص) است. ایشان در این ولایت نیازمند عالمان و

آگاهانی غیر از خودشان نیستند، و مردم نمی‌توانند براسرار ایشان آگاهی یابند.»

اخوان در جای دیگر درباره امامت می‌گویند (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۴، ص ۱۰۵):

«ای برادر! آگاه باش که خانه‌ای که سرخلاف و علم نبوت در آن است، خانه است که به سبب آیات و معجزاتی که از صاحبان این خانه ظاهر می‌شد، دشمنان خانه مزبور را به سحر بزرگ نسبت دادند. معاندان گفتند که ایشان ساحرند و یارانی از جن به ایشان کمک می‌کنند...»

و در جای دیگر می‌گویند: (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۴، ص ۴۸۶)

«... از رسول خدا پرسیدند که آیا هر کس «لااله الاالله» بگوید وارد بهشت می‌شود؟ فرمود: آری، هر کس این جمله را از روی اخلاص بگوید، وارد بهشت می‌شود. گفتند: اخلاص آن چگونه است؟ فرمود: شناخت حدود آن و ادای حقوقش. گفتند: ای رسول خدا! حدود و حقوق آن را چگونه می‌توان شناخت؟ فرمود: آری من شهر علمم، و علی در آن است. و هر کس آنچه را که در شهر است بخواهد، باید از در آن وارد شود. بدین ترتیب، پیامبر(ص) مردم را به کسی راهنمایی کرد تا ایشان را ارشاد و هدایت کند...»

اخوان الصفا در جای دیگری از رساله‌های خود با آوردن داستانی در باره زندگانی حیوانات، بر بساط خلافت و عقیده اهل سنت در این باره طعن می‌زنند. آن داستان، چنین است (اخوان الصفا، ۱۳۴۷ق، ج ۲، صص ۳۶۳-۳۶۷):

«پس از مرگ فرمانروای دادگر و مهربان کلاغان، بزرگان قوم تصمیم می‌گیرند که فرمانروای جدید را از میان خانواده او انتخاب نکنند. و چنین استدلال می‌کنند که اگر جانشین پادشاه از میان افراد خانواده او انتخاب شود، چون فرمانروایی و خلافت را حق خود می‌داند، لذا ممکن است برایشان فخر بفرشد و از حد قدرت خود خارج شود. در صورتی که اگر فردی را از بیرون این خاندان

برگزینند، در این صورت کلاغانند که بر گردن او حق دارند، چون چنین امتیاز بزرگی به او داده‌اند. لذا، می‌تولند برهوسهای او مهار بزنند. از این رو، شاهین را بر تخت پادشاهی خود نشانند. ولی دیری نپایید که شاهین فریه و تنومند شد و آغاز ستمگری کرد. و کم‌کم کار به جایی رسید که غذای روزانه کلاغان را نیز از ایشان می‌گرفت. و در این وقت، کلاغان به اشتباه خود پی بردند، ولی دیگر کار از کار گذشته بود و آب رفته به جوی باز نمی‌آمد...

منظور ایشان از این داستان انتقاد از نظریه سیاسی اهل سنت است که بر اساس آن، خلافت را از خاندان پیامبر (ص) بیرون بردند، و نابسامانی در جامعه و ظلم و فساد در دستگاه خلافت را ایجاد کردند.

هر چند چنین مطالبی نشاندهنده نقطه نظرهای شیعی اخوان الصفاست، ولی ضرورتاً به این معنا نیست که ایشان شیعه اثنی عشری بودند.

اخوان الصفا به خلافت ورهبری جامعه از دیدگاهی دیگر توجه کردند. از این دیدگاه، خلافت به خلافت نبوت و خلافت پادشاهی تقسیم شد. به نظر می‌رسد که در اینجا منظور ایشان از خلافت، خلیفه‌اللهی انسان در زمین است. ایشان ویژگیهای خلافت نبوت را در رساندن پیام‌اللهی، تبیین حلال و حرام و ارشاد مردم می‌دانند. همچنین، خلافت پادشاهی را حکومت کردن، حفظ نظم اجتماع و دیگر لوازم ملکداری می‌بینند. به اعتقاد ایشان، گاهی این دو خلافت در شخص واحدی همچون پیامبر اسلامی (ص) جمع می‌شود. گاهی نیز خلافت در دو نفر است؛ یکی پیامبر (ص)، و دیگری سلطان. پیامبر اسلام (ص) در مکه ویژگیهای نبوت و در مدینه هر دو ویژگی را با هم گرد آوردند. به عقیده اخوان، دین و پادشاهی همبسته‌اند و قوام هیچ یک بدون دیگری میسر نیست.

این بود مختصری از شرح حال، افکار و اندیشه گروهی به نام اخوان الصفا که در تاریخ فکر و اندیشه برای خود جایگاه شایسته‌ای باز کرده‌اند؛ گروهی که برای دوری از ریا و تظاهر، تهذیب نفس یا به سائقه آرمان سیاسی و انسان‌سازی، چهره خود را مخفی کردند ولی آثار به جای ماندنی از خود به یادگار گذاشتند. البته، بسیاری از آثار علمی این گروه به دلیل حوادثی نبود شد، ولی همین مقدار

باقیمانده جایگاه ارزشمند این انسانهای بی ادعا و صادق را در فرایند اندیشه انسانی و اسلامی نشان می‌دهد. اطلاعات دربارهٔ ایشان بویژه آثار بازمانده از این دانایان، گویای این نکته است که این گروه، مسلمانانی راستین و اندیشمند بودند که راه رسیدن به سعادت فردی و دگرگونیهای اجتماعی را در تحول فکری می‌دیدند. به همین دلیل، آنان تلاش بسیاری در به وجود آوردن گروه ممتاز پیشتازی داشتند تا نقش رهبری این تحول را برعهده گیرد. اگر چه ایشان موفق نشدند در حیات خود شاهد این دگرگونی باشند، ولی تلاشهای ایشان نمونه خوبی برای آیندگان بود و صفحهٔ درخشانی را در تاریخ علم، اندیشه و آرمان سیاسی باز کرد. از این رو، می‌توان پذیرفت که زمزمه‌های خلوت نشینان جلسه‌های سری و تعلیمات زیر زمینی اخوان الصفا، تأثیر زیادی در شکل‌گیری نهضت اسماعیلیه و بنیان قلعه‌ها و استحكامات استوار نظامی آنان همچون: گازرخان، لمبسر، شاه‌دژ، طبس و قهستان داشت. و شاید همین تعلیمات، به طور غیر مستقیم در فراهم کردن زمینه رشد مذهب شیعه در ایران نقش شایان توجهی را ایفا کرده باشد.

یادداشت

۱. ابوحنیفان توحیدی یکی از چهره‌های درخشان تاریخ علم و فرهنگ اسلام، و یکی از هیاهو بر انگیزترین دانشمندان است. اصل وی را شیرازی، نیشابوری، واسطی یا بغدادی خوانده‌اند. بعضی او را صحیح‌الدین، برخی کذب و گمراهی او را زندیق دانسته‌اند. ابن جوزی در تلیس ابلیس (جوزی، بی‌تاج، ۱، ص ۱۸۴) گفته است که زندیقان اسلام سه نفر بودند: ابن‌راوندی، ابوحنیفان توحیدی و ابوالعلاء معری. و بدترین ایشان ابوحنیفان بود، زیرا وی زندقه خود را پنهان می‌کرد. یا قوت حموی او را وحید روزگار و یگانه دهر دانسته است. او در ری با ابن‌عمید و صاحب‌ابن‌عباد ملاقات کرد، ولی ایشان را نپسندید و کتابی در مذمت ایشان به نام *مطالب‌الوزیرین* نوشت. به گفته یاقوت در *معجم‌الادباء* و براساس مدارکی که در دست است، ابوحنیفان تا رجب سال چهارصد هجری زنده بود و بیش از هشتاد سال عمر کرد. او مدت بیست‌سال در بغداد زندگی کرد، ولی مردم از او دوری می‌کردند. وی در اواخر عمر، کتابخانه خود را سوزاند. ابوحنیفان در زمینه‌های مختلف علوم تألیفات بسیار گرانبهایی داشت. نوشته‌اند وزن مرکبی که برای نوشته‌های خود به کار برد، بیش از چهار صد رطل بوده است (حموی بی‌تاج، ج ۵، ص ۳۸۰). ابن ابی‌الحدید در شرح آخرین خطبه *نهج‌البلاغه*، ادعیه و مناجاتهای بسیار زیبایی از ابوحنیفان نقل می‌کند که شبیه مناجاتهای *خواجه عبدالله انصاری* است.

۲. شمس‌الدین محمدبن محمود شهرزوری، مؤلف کتاب *نزهة الأرواح وروضة الافراح*، از خویشاوندان شهاب‌الدین سهروردی بود که در قرن ششم و هفتم هجری می‌زیست. شهرزور در کردستان عراق، نزدیک مرز ایران قرار دارد.

۳. با معتقدات نقطویان، پیروان محمود پسیخانی گیلانی (د. ۸۳۱ ق)، مقایسه شود.

کتابنامه

۱. آژند، یعقوب، نهضت قرامطه، تهران: مؤسسه میراث ملل، ۱۳۶۸
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، تلیس ابلیس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸
۳. اخوان الصفا، رسائل، قاهره: بی نا، ۱۳۴۷ق
۴. همو، الرسالة الجامعة، تحقیق: عارف تامر، بیروت: دارمکتبه الحیاة، بی تا
۵. اعلمی حائری، محمد، دائرة المعارف شیعه، بیروت: مؤسسه علمی مطبوعات، ۱۹۹۳م
۶. امین احمد، ظهر الاسلام، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۶۴ق
۷. امین، محسن، اعیان الشیعة، بیروت: بی نا، ۱۹۶۸م
۸. جمعی از نویسندگان، دانشنامه ایران و اسلام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰
۹. حلبی، علی اصغر، تاریخ تمدن اسلام، تهران: اساطیر، ۱۳۷۲
۱۰. همو، تاریخ فلاسفة ایران، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۱
۱۱. حموی، یاقوت، معجم الادباء، بیروت: التراث العربی، بی تا
۱۲. دایه، نجم الدین، مرصادالعباد، تصحیح: شمس العرفا، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۶۳
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، تهران: انتشارات امیرکبیر
۱۴. سودی، شرح سودی بر دیوان حافظ، ترجمه: ستارزاده، تهران: زرین: نگار، ۱۳۶۶
۱۵. شیخ، سعید، مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹
۱۶. صفا، ذبیح الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱
۱۷. غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام و تطورات و تحولات آن، تهران: زوار، ۱۳۵۶
۱۸. فاخوری، حنا، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، تهران: کتاب زمان، ۱۳۵۸
۱۹. فخررازی، محمدبن عمر، تفسیر کبیر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۱

۲۰. فرای، ریچارد ن.، عصرزین فرهنگ ایران، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران:

انتشارات سروش، ۱۳۵۸

۲۱. فشاهی، محمدرضا، مقدمه‌ای بر سیر تفکر در قرون وسطی، تهران: گوتنبرگ، ۱۳۵۴

۲۲. کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه: اسدا... میشری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱

۲۳. لاهوری، محمد اقبال، سیر فلسفه در ایران، ترجمه: ا.ج. آریان‌پور، تهران: انتشارات

امیرکبیر، ۱۳۵۷

۲۴. معین، محمد، حافظ شیرین سخن، تهران: انتشارات معین، ۱۳۷۰

۲۵. مهرین، مهرداد، فلسفه شرق، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۱

۲۶. نصر، سیدحسین، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹

۲۷. وجدی، فرید، دائرة المعارف قرن العشرين، ج ۱، مصر: الازهر، ۱۹۶۷ م

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی